

نگاهی به پیشینه یگانگی حوزه فرهنگی و تاریخی جمهوری های خراسان بزرگ، ایران و افغانستان

پس از یک دوران بحرانی سرانجام بعد از هفت دهه کشور ابرقدرتی بنام «اتحاد جماهیر شوروی» از فهرست نام کشورهای جهان حذف گردید و پانزده جمهوری عضو اتحاد شوروی هر یک استقلال سیاسی خود را اعلام داشتند. در میان این جمهورها، سه جمهوری منطقه قفقاز در غرب دریای مازندران و پنج جمهوری شرق دریای مازندران از نظر سابقه تاریخی و ویژگی های فرهنگی در پیوند با ایران و آسیا از شرایط خاصی برخوردارند.

همه سرزمینهای این جمهورها بر اثر تجاوز نظامی و در پی جنگ و خونریزی در طی سده نوزده و دو دهه اول سده بیستم به زیر سلطه روسیه تزاری درآمدند و منطقه قفقاز و بخش های وسیعی از جمهورهای خراسان بزرگ و ماوراءالنهر را سرزمینهای تشکیل می دهند که در بیشتر طول تاریخ بطور عمده بخشی از سرزمینی بزرگ بنام ایران به شمار می رفته اند و باشندگان آن از صبحدم تاریخ از جمله آفریننده ترین اقوام ایرانی شناخته شده اند.

این جمهورها بعد از آنکه برخی چندین دهه و برخی بیش از یک سده در زیر سلطه جبارانه روسهای تزاری قرار داشتند، مدت هفتاد سال نیز در زیر سایه وحشت خشن ترین و سرکوبگرترین دیکتاتوری های جهان با نام «اتحاد جماهیر شوروی سوسیالیستی» ناچار به تحمل همه گونه ستم و فشار بودند. در طول این هفتاد سال، گذشته از آنکه منابع این سرزمینها به یغما برده شد و صدها هزار تن از جوانان برومند آنها برای حفظ منافع روسها و قدرت نمایی حزب کمونیست در جنگها و بویژه جنگ دوم جهانی جان خود را باختند، فاجعه های سهمگین تری نیز

بر آنها تحمیل گردید.

رهبران حزب کمونیست به منظور پایدار ساختن سلطه خویش بر جمهوریهای آسیای مرکزی و قفقاز، بر این باور تکیه داشتند که باید قبل از هر چیز شرایطی پدیدار ساخت تا خود ساکنان این سرزمین‌ها از حال و هوای همبستگی و همدلی به‌در آیند و به بهانه‌های مختلف رودرروی هم قرار بگیرند. باید پیوندهای تاریخی و وحدت فرهنگی باشندگان این سرزمین‌ها را با تمهیدهای کارساز دچار تشتت کرد و همزیستی دیرپای اقوام مختلف را به اختلافهای قومی تبدیل کرد. نگاهی به تغییرات بسیار در مرزبندی واحدهای سیاسی در این سرزمین‌ها که بی‌وقفه از سال ۱۹۲۱ تا دهه سی ادامه یافت روشنگر آنست که رهبران حزب کمونیست بر آن بودند تا با ایجاد این مرزبندی‌های سیاسی ساکنان منطقه را تحریک و به موضع‌گیری در برابر هم وادار سازند، باشد که از موضع‌گیری و مقاومت جمعی آنها در برابر خویش بازماندند.

پژوهشگران و ثورسین‌های حزب کمونیست که به یاری پژوهشهای وسیع دانشمندان روسیه تزاری بر ویژگی‌های تاریخ و فرهنگ منطقه آگاهی داشتند، کوشیدند تا با تاریخ‌سازی‌ها و تقسیم‌بندی‌ها و نامگذاری‌های جهت‌دار پیوند تاریخی این سرزمین‌ها و وحدت فرهنگی آنها را زیر سؤال ببرند و آنها با بهره‌گرفتن از همه امکانات بر آن گفتند تا آنجا که میسر است واژه «ایران» را از پیوند با تاریخ و فرهنگ منطقه حذف یا هر چه بیشتر محدود بسازند.

روسها نخست کوشیدند تا با ساختن واژه غیرعلمی «آسیای میانه»، آنرا جانشین نامهای کهن خراسان بزرگ، ماوراءالنهر و ورارود، سازند. سپس روسها در بررسی و معرفی تاریخ و فرهنگ منطقه، بجای کاربرد نام دورانهای: ماد، هخامنشی، اشکانی و ساسانی در پیش از اسلام، عنوانهای: دوران آغاز تاریخ - دوران کوشانها - از دوران کوشانها تا حمله عرب را بکار گرفتند. در بحث فرهنگ و هنر دورانهای پیش از اسلام نیز کوشش بر آن داشته‌اند تا با طرح «نظریه‌ها» تا آنجا که امکان‌پذیر است بحث درباره آئین‌های مهر و ناهید را بصورت گنگ برگزار کنند و آئین زرتشتی را که در تمامی طول تاریخ منطقه، باشندگان آن به زابیده شدن اشوزرتشت در بلخ افتخار کرده‌اند و بشدت در برابر ساکنان غرب فلات که زرتشت را برخاسته از این سو می‌دانند، موضع گرفته‌اند، به دلیل آنکه با نشانه معماری چهارطاقی برخورد نشده، آئینی کم‌رنگ بشمار آورند در برابر بحثی کثاف‌درباره فرهنگ یونانی به میان آورند و بر حضور فرهنگ یونانی تکیه کنند و به اعتبار چند اثر، با درشت‌نمایی خیره‌کننده برای فرهنگ بودائی نیز نقشی عمده در منطقه قائل شوند. دانشمندان روسی که در تمامی زمینه‌های بررسی‌های تاریخی همیشه در چهارچوب از پیش ساخته‌شده دیدگاههای مارکسیستی سخن گفته‌اند، با نکته‌سنجی به منظور بهره‌برداری‌های سیاسی رژیم حاکم، در زمینه حذف نام «ایران» از تاریخ و فرهنگ منطقه و محدود ساختن هر چه بیشتر قلمرو کاربرد زبان فارسی و حذف خط فارسی با خشونت و قلدری اقدام کرده‌اند. آنها شرایط خاص مربوط به قرنهای ۱۶ تا زمان سلطه تزارها بر منطقه را که در آن حکومت‌های

محلّی در بخش‌هایی از منطقه تسلط داشتند، معیاری برای برخورد با کل تاریخ منطقه قرار داده، پدیده استقلال سیاسی خانان و برخی حکومت‌نشین‌های منطقه را در این دوران به عنوان نشانه جدائی و اختلاف بنیادی فرهنگی میان اقوام باشنده منطقه توجیه کردند و بر آن اصرار ورزیدند. آنها این سیاست را تا مرحله رودرو قرار دادن این اقوام، با عنوان کردن پدیده دشمنی اوزبک و تاجیک و ترک و تاجیک پیش بردند. در حالیکه از کهن‌ترین روزگاران باشندگان این سرزمین‌ها نسل در پی نسل در فضای فرهنگی مشترکی با یکسانی‌ها و هم‌خوانی‌های چشم‌گیری زیسته‌اند و از یک جهان‌بینی و پیوندهای بسیار نزدیکی برخوردار بوده‌اند. لازم به یادآوری است که اگرچه روسها به ظاهر نظر خوشی با جریان «پان‌تورکیسم» که در دوران ضعف ایران به اجبار بعنوان شعاری برای اتحاد جهت رهائی از سلطه روسها عنوان گردید نداشته‌اند، ولی هیچگاه با این شعار برخورد قطعی نکردند زیرا که آنرا عاملی مؤثر برای ایجاد تفرقه و دوگانگی در بین اقوام ساکن آسیای مرکزی از یکسو و قفقاز از سوی دیگر می‌دانستند. آنها وجود این شعار را عاملی نقش‌آفرین در دور ساختن مردم ازبکستان و ترکمنستان و اران (آذربایجان) از ایران و گسستن رشته‌های فرهنگی و تاریخی دیرپایشان با این سرزمین بشمار می‌آوردند. «کیست که نداند ایرانی و تورانی هر دو از یک نژادند و در اساطیر کهن ایرج و تور فرزندان فریدون، دو برادرند که هر یک بر بخشی از سرزمین (خونیرشابامی) یا ایران درخشان و باشندگان نژاده آن یکی در غرب و دیگری در شرق فرمان می‌رانند. به شهادت بیت‌های بسیار در شاهنامه فردوسی حتی در صحنه جنگ و نبرد میان ایران و توران در بسیاری از موارد فرماندهان دو طرف به یکی بودن نژاد خود با حریف نبرد و ستودن نژاد او که نژاد خویشان است اشاره دارند. کیخسرو شاه ایران در نبرد با «شیده» برادر افراسیاب تورانی و پورپشنگ ضمن ستودن پهلوانی او به هم‌خونیش اشاره دارد: به دل گفت کاین شیر بازو و چنگ - نبیره فریدون و پورپشنگ. از آنسوی افراسیاب نیز در نامه به کاووس از هم‌نژادی خود با ایرانیان با غرور و آگاهی چنین یاد می‌کند:

که تور فریدون نیای من است - همه شهر ایران سرای من است. حکیم و سراینده بزرگ طوس فردوسی این هر دو سرزمین و مردمانش را همیشه یکسان ستوده است: سمندگان و توران و ایران یکی است - از این مرز تا آن بسی راه نیست. و یا: نگهدار ایران و توران توئی - به هر جای پشت دلیران توئی. آیا آنهایی که تورانیان را نژادی جز ایرانی می‌شناسند، آزر نمی‌دارند. جز این است که به گواه مدارک بی‌چون و چرا این دو سرزمین درگه باستان با مردم هم‌نژاد و هم‌فرهنگ هر یک دولتی و پادشاهی ویژه خود داشته‌اند. آری این همه کژگفتاریها به نیت آنست تا راه را بر ایجاد یک قدرت بزرگ منطقه‌ای به یاری همه مردم این سرزمین‌ها در قالب یک اتحادیه توانا سد کنند.^۲

نگاهی به فهرست بسیار بالابند نام باستانشناسان و مورّخانی که در این سرزمین‌ها به کاوش پرداخته و درباره آنها مطلب نوشته‌اند، روشنگر آنست که عمده و به اعتباری، تمامی آنها را روسها تشکیل می‌دهند. در عمده آثار با نامهایی چون: بارتلد - بلیتسکی - پوگاچنکوا -

پتروسکی - تولستو - خانیکف - دیاکونوف - رائف - شیشکین - گراسیموف -
لیتوئیسکی - ماروشچنکو - ماسون و یاتکین و بسیاری دیگر برخوردار می‌کنیم. ساده‌اندیشی
خواهد بود اگر بر این باور باشیم که صرف هزینه‌های بسیار برای انجام کاوشها، همه باین خاطر
صورت پذیرفته تا ناشناخته‌ها چنانکه واقعیت آنها است باز شناخته شوند؟!

با توجه به این دورنمای کلی ایجاب می‌کند تا سرزمین‌های استقلال یافته خراسان بزرگ و
ماوراءالنهر با شناختی درست از اوضاع و شرایط منطقه راه آینده را برگزینند. آنها باید بدانند که
اگر آگاهانه بر هویت تاریخی و فرهنگی خود تکیه نکنند و برکنار از کج‌اندیشی‌ها و تلقین‌ها و
جوسازیهای کشورهای مورد حمایت قدرتهای جهانی واقعیت‌های تاریخی را ارج نهند، بیم آن
می‌رود که درگیریهائی نظیر آنچه که میان جمهوری آذربایجان و ارمنستان، ابخازستان و گرجستان
وجود دارد، میان آنها نیز پدیدار گردد. سه جمهوری ازبکستان، تاجیکستان و ترکمنستان برای دور
ماندن از درگیریها و برخوردهای آینده باید به این حقیقت تاریخی ارج بگذارند که از دورانهای
کهن با یکدیگر و دو سرزمین افغانستان و ایران دارای پیوندهای همه‌جانبه بوده‌اند و طی چند هزار
سال همه در کنار هم و در پیوند و همبستگی خود خواسته با یک نام تاریخی در جهان ملتها و
کشورها شناخته می‌شوند و بلخ و مرو و قبادیان و سمرقند و ترمذ و هرات و بخارا و آمل و فسا
و فرغانه و شوش و همدان و تبریز و شیراز و تیسفون و صدها نام دیگر همه کانونهای شکوفای
فرهنگی بودند که باشندگان سراسر فلات در ساخت و پرداخت آن نقش آفرین بوده‌اند. آنچه که جا
دارد تا تمامی باشندگان این پهنه گسترده که جمهوریهای ازبکستان - تاجیکستان - ترکمنستان -
افغانستان و ایران را دربر می‌گیرد بدان توجه کامل داشته باشند، اینست که قبول و باور داشتن بر
پیوندهای تاریخی و فرهنگی میان این سرزمین‌ها و کوشش برای پربار ساختن و پویا گردانیدن
هر چه بیشتر این فرهنگ و گام برداشتن در جهت همبستگی‌های سیاسی و اقتصادی، بدان مفهوم
نخواهد بود که هویت سیاسی و ملی مستقل آنها خدشه‌دار شود. پذیرش واقعیت مرزهای
جغرافیای سیاسی کنونی کشورها در این منطقه اصلی است که می‌تواند موجبات حفظ صلح و
توسعه و پیشرفت را برای همگان تضمین بسازد. تکیه و تأکید بر پیوندهای تاریخی و وجود
فرهنگ مشترک در میان این کشورها، به اعتباری خود وسیله و عاملی است که می‌تواند در کار
حفظ استقلال و تمامیت ارضی این کشورها، آنها را یاری دهد. زیرا باور داشتن باین دو اصل
می‌تواند راه را برای ایجاد یک اتحادیه نیرومند از این کشورها در منطقه هموار بسازد. زمانیکه
مردم این کشورها با رگ و پوست خود این پیوند و یکپارچگی فرهنگی را حس کنند و سود خود
را در همگامی و همدلی با یکدیگر بدانند و در راه تقویت آن بکوشند، پیکر واحد و مشترکی را
فراهم خواهند آورد که کمتر قدرتی می‌تواند بر آن سلطه بیابد و آنرا بزانو درآورد. برادران ما در این
جمهوریها باید بدانند که خطر سلطه مجدد روسها بر این سرزمینها واقعیتی است که همیشه
امکان وقوع آن وجود دارد. مردم این سرزمین‌ها باید آگاهانه بدانند که روسها یا از سر بدر کردن
شرایط بحرانی کنونی، بویژه در بُعد اقتصادی، و جبران عقب‌افتادگی تکنولوژی از دنیای غرب و

انسجام بخشیدن به اوضاع خود و توانا ساختن خویش، در اینکه بار دیگر سلطه خود را بر این جمهوریها استوار سازند و آنها را بزیر یوغ خود درآورند، درنگ نخواهند کرد. تلاش روسها در جهت حفظ ارتش سرخ و جلوگیری از فروپاشی آن و تغییر نام آن به ارتش کشورهای مستقل مشترک‌المنافع در همین راستا صورت گرفته است. روسها برای حفظ اقلیت روس در تمامی سرزمین‌های آسیای مرکزی پامی فشانید تا همیشه از آنها بعنوان بهانه‌ای برای اعمال نفوذ و تهاجم به جمهوریهای آسیای مرکزی بهره بجویند. نمونه روشن آن را هم اکنون در کشورهای کوچک به استقلال رسیده بالتیک شاهد هستیم. روسها در زمینه‌های اقتصادی، تولید صنعتی و بسیاری زمینه‌های دیگر بر آنند تا همچنان جمهوریهای آسیای مرکزی را وابسته بخود نگهدارند، آنها به خوبی از بافت اقتصادی بیمار و ناتوان این جمهوریها آگاهی دارند، زیرا که خود عامل اصلی و پدیدآورنده شرایط ناگوار آن هستند. روسها با توجه به نقش بنیادین عوامل فرهنگی در زمینه وابسته نگهداشتن این جمهوریها به فدراسیون روسیه، با تمامی نیرو خواهند کوشید تا از تغییر خط سیریل در این جمهوریها به یاری وابستگان بخود جلوگیری کنند؛ زیرا با حفظ آن زبان روسی بعنوان زبان علمی و فرهنگی در این جمهوریها به حیات خود ادامه خواهد داد. آنهایی که می‌کوشند تا خط سیریل را به لاتین تبدیل کنند باید بدانند که تغییری در اصل موضوع پدیدار نخواهند ساخت. اصل اینست که این منطقه به هویت فرهنگی و تاریخی خود بازگردد و با تکیه بر آن، سپری ایجاد کند تا جامعه با شناخت ژرف‌تری از خود بتواند از استقلالش دفاع کند. با ادامه حیات زبان روسی و خط سیریل در منطقه بعنوان زبان و خط رسمی علمی و فرهنگی همیشه خطر وابستگی مجدد به روسیه وجود خواهد داشت. اصل آنست که منطقه با وجود مشکلات بسیار اقتصادی - اجتماعی و سیاسی - نظامی، عمده هم خود را بر بازیابی گسترده هویت فرهنگی خویش قرار دهد. ارج نهادن و عشق ورزیدن به زبانهای مختلف باشندگان این سرزمین‌ها حق مسلم آنهاست، ولی از یاد نبریم که شرایط جهانی چنانست که نمی‌توان یک لحظه از پدیده پیشرفت سریع علم و رشد صنعت در جهان غافل ماند. برای در ارتباط بودن و بهره‌گرفتن از دانش و فن جهانی، باید امکان دسترسی و بهره‌گرفتن از یافته‌های علمی و فنی کشورهای پیشرفته را بعنوان اصلی بنیادی مورد توجه قرار داد، و این میسر نمی‌شود مگر بیاری زبانی، که از توانائی‌های لازم برخوردار باشد تا بعنوان زبان ارتباط علمی و فرهنگی بتواند در خدمت تمامی کشورهای منطقه آسیای مرکزی، افغانستان و ایران و جمهوری آذربایجان درآید. نگاهی به منابع بجای مانده در طول زمان در این منطقه وسیع حکایت از آن دارد که فارسی دری از دیرباز در سطح منطقه این نقش را بر عهده داشته و خود خواسته همه شاعران و سرایندگان و عمده عرفا و دانشمندانی که از جای‌جای این سرزمین‌ها برخاسته‌اند آثار بسیاری در زمینه‌های مختلف دانش و فرهنگ به این زبان از خود بجای گذارده‌اند.

جنبه‌های مشترک تاریخ و فرهنگ کشورهای منطقه را در یک گستره وسیع باید دید و با آن برخورد کرد، نه بر اساس یک زمینه و از جمله زبان گفت و شنود. اساس وحدت و پیوندهای فرهنگی و تاریخی میان جمهوری‌های آسیای مرکزی، افغانستان و ایران بر یک زمینه و دو زمینه استوار نیست، بلکه پدران باشندگان این سرزمین‌ها از کهن‌ترین روزگاران نسل در پی نسل در فضای فرهنگی زیسته‌اند که همخوانی‌ها و یکسانی‌های بسیاری داشته است. نحوه نگرش آنها به کائنات و جهان هستی چه در بعد فرهنگ اساطیری، چه در آئین‌های مذهبی و چه در نگرش‌های عرفانی و بالاخره دیدگاه‌های علمی از هم‌آهنگی و هم‌خوانی‌ها و در یک کلام پیوند و دیدی مشترک برخوردار بوده است. تمامی باشندگان سرزمین‌های آسیای مرکزی، افغانستان و ایران در زمینه اساطیر و قهرمانان افسانه‌ای - تاریخی، از وحدت نظری چشم‌گیر برخوردارند. چهره‌هایی چون فریدون، جمشید، ایرج، تور، زال و رستم و سیاوش و کیکاوس و اسفندیار و گودرز و پیران و یسه و ده‌های دیگر، در باور تمامی ساکنان این سرزمین‌ها از اعتبار و نفوذی خیره‌کننده برخوردارند و روح و جان این مردم در طول هزاران سال با یاد و ماجراها و نقش آفرینی‌ها و منش و کنش آنها عجین بوده است. ویژگی‌های دوران پیش از تاریخ تمدنهای کشف‌شده در آسیای مرکزی پیش و در دوران نوسنگی همسانی‌های بسیاری را با جایگاه‌های شناخته‌شده در سرزمین جغرافیای سیاسی ایران کنونی نشان می‌دهند. نگاهی به نقاشی‌های پیش از تاریخ کوهستانی‌های باباتاق در صدکیلومتری ترمذ و غار شختی در پامیر، نقاشی‌های غارهای «دوشه» و «میرملاس» در ناحیه لرستان و نقش‌های پیش از تاریخی منطقه قزوستان^۱ در نزدیکی باکو و بالاخره سفالینه‌های مکشوف در سیلک و شوش، نشان‌دهنده وجود همانی‌های چشم‌گیری است که جا دارد با شناختی جامع به تجزیه و تحلیل این دید مشترک پرداخت. نگاهی به نتایج بدست‌آمده از کشفیات دوران استقرار در دهکده‌ها و تشکیل نخستین جامعه‌های کشاورزی، دوران مس و دوران برنز در این منطقه که با نام تمدنهای جیتون - آنو - قره‌تپه و نمازگاه‌تپه در نزدیکی عشق‌آباد، فرهنگ حصار در ناحیه کوهستانی تاجیکستان، فرهنگ چوست در دره فرغانه و زمان‌بابا در دره زرافشان و مقایسه آنها با آثار فرهنگ‌ها و تمدنهای شناخته‌شده در افغانستان و ایران کنونی چون تپه «سنگ چخماق» در شاهرود، «پارم‌تپه» در گنبد قابوس، آثار شمال دره اترک، «شهر سوخته» در سیستان^۲ و... آگاهی‌های بسیاری را در زمینه پیوندهای دیرپای منطقه بدست می‌دهد. وجود این باور در میان مردم شرق فلات که زرتشت پیامبر در این بخش و در ناحیه بلخ زاده شده و پرورش یافته بود و در برابر آن اعتقاد مردم غرب فلات که زرتشت در منطقه ارومیه چشم به جهان گشوده است، بیش از هر چیز گویای وجود وحدت جهان‌بینی میان باشندگان این سرزمین‌های گسترده است - نشان آنست که آئین زرتشت چون دیگر آئین‌ها و از جمله آئین مهر و ناهید به فرهنگی باگستره‌ای عظیم تعلق دارد که بر بنیادی مشترک استوار بوده است. در بررسی آثار دوران هخامنشی شهرهایی چند در این ناحیه تاکنون شناخته شده که از آنجمله می‌توان گیورقلعه یا گورقلعه را در کلالی‌گیر یا کله‌لی‌گر - کیوزلی‌گیر یا کوزلی‌گر و مرغند یا افراسیاب در ناحیه

سغدیان، قلعه میر در تاجیکستان شمال، بالاحصار، در بلخ، شوراباشات در فرغانه شرقی را نام برد. همه این آثار معرف یک معماری پیشرفته و آگاهی بر کاربرد ستون، پیشرفت در فن آبیاری و کانال کشی هستند، ویژگی هائی که در شهرهای هخامنشی شناخته شده در ایران کنونی نیز شاهد آنیم. نگاهی به آثار هنری ارزشمند و کم نظیر گنجینه طلائی جیحون که به اعتباری در جنوب تاجیکستان و در نزدیکی قبادیان بدست آمده، مشابهت های خیره کننده آنرا با آثار پراکنده ای که در هگمتانه و شوش و تخت جمشید از آثار هنری دوران هخامنشی یافت شده است نشان می دهد. ارزش این مجموعه چنانست که از آن بعنوان نمونه شاخص هنر تزئینی دوران هخامنشی یاد می شود، جالب اینکه سفالهای زیبای مکشوف در جایگاههای مورد اشاره از مشابهت های چشم گیری با آثار سفال بدست آمده از نادرعلی در افغانستان نیز برخوردار است. ذکر این مثال ها باین خاطر بود تا نمونه کوچکی از وجود این پیوند طولانی و یکپارچگی فرهنگی میان این سرزمین ها و افغانستان و ایران در دورترین دورانها بدست داده باشیم. هر قدر از آن دوران ها پیش تر بیاییم، بدلیل آثار فراوانتر، با همسانی های بیشتری در آفرینش های فرهنگی این سرزمین ها برخورد می کنیم. آثار بدست آمده در جایگاههای باستانی با ارزشی چون خالچیان (واقع در جنوب ازبکستان در ساحل سرخان دریا در شرق ترمذ) - توپراک قلعه در خوارزم - تل برزو در جنوب سمرقند و مانند آنها را چه کوشانی بنامیم و چه اشکانی هیچ پژوهشگری نمی تواند منکر وجود پیوندهای ژرف و همسانی این آثار با آثار بدست آمده در جایگاههای باستانی شناخته شده بنام دوران اشکانی باشد. همچنان است آثار بدست آمده در جایگاههای فراوان متعلق به قرن سوم میلادی تا حمله عرب، مانند بالاییک تپه در شمال ترمذ - ورخشا در ۳۰ کیلومتری بخارا، پنج کنت در شصت کیلومتری سمرقند که هر یک دربرگیرنده تمدن شهرنشینی بسیار پیشرفته و کم نظیری از دوران ساسانی است. جالب اینکه پژوهشگران روس با وجود پرهیز از نهادن نام ساسانی بر این آثار با اینحال جرأت آنرا بخود نداده اند تا نام روس ساخته بر آنها نهند و از اینرو عنوان «بعد از کوشانها» را برای این دوران تمدنی بکار برده اند.^۵ سخن درباره پیوندهای فرهنگی منطقه در دوران بعد از اسلام با توجه به میزان عظیم آثار بجای مانده چه بصورت جایگاههای تاریخی، مجموعه ها، تک بناها و تعداد بیشمار اشیاء در زمینه ها و به گونه های مختلف و بالاخره وجود کتابها و کتیبه ها و بسیاری دیگر، بسان استدلال درباره وجود خورشید در یک نیمروز درخشان تابستانی است. همین بس که بگوئیم کانون پرفروغ یکی از تواناترین دولت های فرهنگ پرور ایرانی یعنی سامانیان در خراسان بزرگ و ماوراءالنهر قرار داشته است و اینکه شعر توانای فارسی که پرآوازه ترین شاعران جهان را به فرهنگ بشری تقدیم داشته، بنیادش را هنرآفرینانی چون ابو حفص سغدی، رودکی سمرقندی، عباس مروزی، سپهری بخارائی، کسائی مروزی فرزندان برومند خراسان بزرگ پایه گذارده اند. اینکه سمرقند و بخارا، خجند و مرو و بسیاری دیگر از شهرهای پرآوازه این سرزمین گهواره های پرورش فرهنگ فارسی زبانان بشمار رفته اند. اینکه آوای دل انگیز ترانه ها و آهنگها از بلندیهای پامیر و دره های

زرافشان و سراسر خراسان بزرگ گرفته تا دامنه‌ها و دژهای رشته کوههای زاگرس در غرب ایران کنونی از یک هم‌نواشی و شور و حال نزدیک بهم برخوردارند، نشانه دیگری است از همدلی‌ها و نزدیکی‌های ژرف احساس لطیف هنری همه باشندگان این گستره عظیم و پهناور. هنوز ترانه زیبای «بوی جوی مولیان» با هر لهجه‌ای از لهجه‌های فارسی دری که خوانده شود و با هر آهنگی که همراهی بگردد، دل مردم خجند گرفته تا سمرقند و بخارا و هرات و مشهد و شیراز و زابل و تبریز و همه شهرها و روستاهای این سرزمین‌های پهناور را به یکسان می‌لرزاند و اشک شوق در چشمانشان می‌غلطاند و به هیجانشان می‌کشانند. نگاهی به فهرست بسیار بلند شاعران و نویسندگان و دانشمندان و فیلسوفان و عرفانی که از خراسان بزرگ برخاسته و همه در طول سده‌ها در متن فرهنگی پربار و شکوهمند پرورش یافته و برگهای زرین و جاویدانی بر کتاب این فرهنگ که همیشه پسوند ایرانی را در پی داشته افزوده‌اند، روشنگر آنست که هیچگاه عامل تفاوت‌های قومی و کاربرد زبانهای متفاوت محاوره‌ای در منطقه، سدی بر سر راه همبستگی و پیوند ژرف فرهنگ علمی باشندگان آن و مردم ایران کنونی و افغانستان در زمینه‌های گوناگون دانش و فن و ادب و فلسفه و عرفان نبوده است. نمونه‌های زیر بخشی از این چهره‌های توانا و پرآوازه در زمینه‌های مختلف بشمار می‌روند که همه به حوزه گسترده فرهنگی شناخته‌شده با پسوند ایرانی تعلق دارند. حال چه از خط جغرافیای سیاسی که امروز بنام جمهوری ازبکستان خوانده می‌شود برخاسته باشد یا جمهوری ترکمنستان و یا تاجیکستان. در پایان این نوشته بعنوان یادآوری به ذکر نام برخی از این نام‌آوران می‌پردازم تا همه آنها تیکه آنها را عزیز می‌دارند و به وجودشان بعنوان پشتوانه‌های مشترک فرهنگی افتخار می‌کنند خواه خود را از بیک بدانند یا ترکمن و یا تاجیک و یا افغانستانی و یا ایرانی. نقش آنها را در بارور ساختن فرهنگ ایران بزرگ که چون میراثی گرانقدر به تمامی ما باشندگان کشورهای مختلف امروز منطقه رسیده است، باور داشته باشیم و از آن برای ایجاد پیوندهای ناگستنی و دوری‌گزیدن از نفاق و گام برداشتن در راه ایجاد یک اتحادیه بزرگ و توانمند منطقه‌ای که سود همگان در آنست بهره بجوئیم. برخی از این بزرگان و نام‌آوران عبارتند از: رودکی، ابوالمثل بخارائی، سپهری، بخارائی، ابوحفص سفدی (شاعر و نویسنده کهن‌ترین کتاب لغت فارسی)، ابونصر فارابی، دانشمند و فیلسوف و موسیقیدان بزرگ، منجیک ترمذی، ابوریحان بیرونی، پژوهشگر و دانشمند و آفریننده آثاری سترگ، ابوعلی سینا، فیلسوف و طبیبی دان و پزشک نامور، رشیدالدین وطواط، نظامی عروضی، عمیق بخارائی، شیخ نجم‌الدین کبری عارف مشهور، سعید فرغانی، حکیم ترمذی، خواجه عبدالملک سمرقندی، دولت‌شاه سمرقندی، عبدالرزاق سمرقندی، کمال‌الدین کاشانی خوارزمی، میرعلی هروی خوشنویس، الخ‌بیگ، عبدالله بن محمد بن محمود بناء اصفهانی (سازنده بنای شکوهمند گورامیر در سمرقند)، کمال‌الدین مسعود خجندی، ناصر خسرو قبادیانی، عباس مروزی، مسعود مروزی، ابونصر بشرخافی، صوفی و عارف مشهور، حبش حاسب، ریاضی‌دان و منجم و صاحب زیج ممتحن، خالد مروی منجم و صاحب آثاری چون تعدیل الکواکب، احمد

سنائی از فقها و محدثان بزرگ، احمد سرخسی از فلاسفه اسلامی، ابو حامد چغانی ریاضی دان، طاهر چغانی شاعر پارسی گوی، ابوالعباس سرخسی منجم و طبیب، ابو حامد صاعانی اسطرلابی، ریاضی دان و عالم علم نجوم، کسائی مروزی شاعر معروف، ابوسعید ابوالخیر عارف نامی و بلند آوازه، کویبی مروزی، ابوالعباس لوکری شاعر و دانشمند بزرگ و همکار خیام در تنظیم زیج ملک شاهی، عبدالرحمان خازنی منجم و ریاضی دان و فیزیک دان، از پرورش یافتگان مکتب مرو، انوری ابیوردی، ابوالفتح عبدالکریم شهرستانی فقیه و متکلم و عالم ادیان و صاحب کتاب معروف الملل والنحل، شرف الدین مسعود مروزی طبیعی دان و ریاضی دان و منجم مشهور، قطان مروزی حکیم و پزشک برجسته، حسام الدین ابیوردی فقیه شامخی و عالم ریاضی و منطق و دهها چهره های مشهور و پر آوازه دیگر.



پی نوشت ها:

- ۱ - نگاه کنید به فصل بندی های کتاب: خراسان و ماوراءالنهر (آسیای میانه) - آ. بلیتسکی - ترجمه دکتر پرویز ورجاوند.
- ۲ - از مقدمه نگارنده در چاپ دوم کتاب: خراسان و ماوراءالنهر (آسیای میانه) از انتشارات مرکز اسناد فرهنگی آسیا - تهران ۱۳۷۱.
- ۳ - برای آگاهی از آثار این محل و پیوندهای کهن فرهنگی میان جایگاههای پیش از تاریخ منطقه نگاه کنید به مقاله «معرفی نقوش پیش از تاریخ قوبوستان یا (گوبوستان) و مقایسه آن با نقش های لرستان و سفالینه ها» نوشته دکتر پرویز ورجاوند در شماره ۵ مجله باستانشناسی و هنر ایران - ۱۳۴۹.
- ۴ - نگاه کنید به مقاله «دوران مفرغ در ماوراءالنهر باستان» مجله باستانشناسی و تاریخ - سال دوم شماره دوم.
- ۵ - برای آشنائی بیشتر با چگونگی موضع گیریهای باستانشناسان روس در برابر پیوند فرهنگی منطقه و نامگذاری های خاص آنها، به بخش هفتم کتاب «خراسان و ماوراءالنهر (آسیای میانه) زیر عنوان: «نقد مترجم بر نتیجه گیریهای نویسنده کتاب» مراجعه کنید.